

وجود، انضمام و اشتقاق؛ تأملی در نظریه میرداماد

درباره موجودیت و اشتقاق

داود حسینی*

استادیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

میرداماد در قبسات و افق مبین، دو استدلال علیه انضمامی بودن وجود ارائه کرده است که در این نوشتار به دو مسئله درباره این استدلالها پرداخته خواهد شد. نخست اینکه آیا استدلالهای میرداماد سابقه تاریخی دارند؟ دوم اینکه آیا نتیجه این استدلالها، از نظریه میرداماد درباره اشتقاق «موجود» حمایت میکنند؟ به مسئله نخست، پاسخی جزئی داده خواهد شد؛ به این صورت که دو مورد از مشهورترین استدلالهای حکما و متکلمین (مشخصاً استدلال مشهور سهروردی و استدلال شارح مقاصد) انتخاب و دلایلی اقامه خواهد شد مبنی بر اینکه استدلالهای میرداماد نه تنها با این استدلالها متفاوت هستند بلکه بلحاظ منطقی و جدلی بر این استدلالها برتری دارند. اما به مسئله دوم، پاسخی کامل داده خواهد شد؛ به این صورت که اگر یکی دیگر از نظریات میرداماد درباره وجود (عدم سبق وجود بر شیء) را مفروض بگیریم، انضمامی نبودن وجود، عدم اشتقاق «موجود» را در پی خواهد داشت.

مقدمه

میرداماد در قبسات و افق مبین، استدلالهایی علیه انضمامی بودن وجود برای اشیاء اقامه کرده است. در این مقاله، ابتدا نشان داده خواهد شد که این استدلالها متمایز از برخی استدلالهای مشهور دیگر در این باب هستند؛ مشخصاً این دو استدلال را در قیاس با استدلال مشهور سهروردی و استدلالهای شارح مقاصد که آنها را «حاصل استدلالهای مخالفین زیادت وجود بر ماهیت» نامیده است، بررسی خواهیم کرد. نیز نشان خواهیم داد که یکی از استدلالهای میرداماد، نسبت به سایر استدلالها بلحاظ منطقی و جدلی ارجحیت دارد.

مسئله دومی را که در ادامه این نوشتار بدان خواهیم پرداخت، میتوان چنین صورتبندی کرد: میرداماد مدعی است که «موجود» معنای اشتقاقی ندارد؛ آیا نتیجه استدلالهای وی در انضمامی نبودن وجود، از نظریه میرداماد درباره اشتقاق «موجود» حمایت

*.Email:davood.hosseini@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۶/۸/۱۰
این پژوهش در چهارچوب طرح پژوهشی «وجود و ماهیت؛ بررسی تاریخی نظر صدرادر برابر میرداماد» به شماره ۹۶۰۰۳۳۱۸ با پشتیبانی صندوق حمایت از پژوهشگران و فن آوران معاونت علمی ریاست جمهوری به انجام رسیده است.

کلیدواژگان

وجود	موجود	ماهیت
انضمام	اشتقاق معنایی	میرداماد

می‌کند؟ نشان خواهیم داد که با فرض یکی دیگر از نظریات میرداماد درباره وجود (یعنی عدم سبق وجود بر شیء) چنین خواهد بود.

برای این منظور، ابتدا و در بخش نخست، استدلال‌های میرداماد بررسی میشوند. در بخش دوم و سوم، بترتیب این استدلالها با استدلال‌های شارح مقاصد و استدلال مشهور سهروردی مقایسه خواهند شد. در بخش چهارم استدلال میشود که انضمامی نبودن وجود با فرضی کمکی، عدم اشتقاق معنایی «موجود» را در پی دارد.

۱. استدلال‌های میرداماد

دو استدلالی را که میرداماد در قبسات و افق مبین، علیه زیادت خارجی وجود بر ماهیت مطرح کرده است، بترتیب چنین هستند:

۱-۱. استدلال نخست: هل بسیط و در جهان بودن

این استدلال در کتاب قبسات بیان شده است.^۱ متن استدلال میرداماد چنین است: فرض کنیم که وجود «الف» در خارج، امری منضم به «الف» باشد. در این صورت دو مشکل پیش خواهد آمد. نخست: گزاره «الف موجود است»، هل مرکب خواهد شد؛ این در حالیست که این گزاره، هل بسیط است. دوم: این واقعیت که خود «الف» در جهان است، تحویل خواهد شد به این واقعیت که «الف» در جهان وصفی دارد؛ اما این دو واقعیت یکی نیستند. بنابراین، وجود «الف» نمیتواند امری منضم به «الف» باشد.

أن وجود الشيء في أي ظرف و وعاء كان، هو وقوع نفس ذلك الشيء، لا لحقوق أمرًا به و إنضمامه إليه. وإلا رجع الهل البسيط إلى الهل المركب، وكان ثبوت الشيء في نفسه هو ثبوت

شیء لشیء.^۲

در توضیح این استدلال میتوان چنین گفت: مفروض است گزاره‌ی داریم که تنها بیان‌کننده این واقعیت باشد که «الف» در جهان است؛ نه اینکه «الف» متصف به چیزی است. چنین گزاره‌ی، هل بسیط است و واقعیت متناظر با آن، ثبوت‌الشیء. در مقابل، گزاره‌هایی داریم که بیان‌کننده این واقعیت هستند که «الف» متصف به چیزی است. چنین گزاره‌هایی هل مرکبند و واقعیت متناظرشان، ثبوت‌الشیء لشیء. حال، واضح است که این دو نوع گزاره و متناظر با آنها این دو نوع واقعیت، متفاوت هستند؛ بدین معنا که هیچ گزاره‌ی هل بسیطی نمیتواند هل مرکب باشد و بالعکس. نیز، هیچ واقعیت با ساختار ثبوت‌الشیء لشیء باشد و بالعکس. دو فرض دیگر استدلال عبارتند از: اولاً، گزاره‌های هل بسیط بصورت «الف موجود است»، هستند و ثانیاً، «ثبوت‌الشیء» همان «وجودالشیء» است. با این مفروضات، نتایج نامطلوب واضح خواهند بود. اگر وجود «الف» امری زائد و لاحق به الف باشد، اولاً، گزاره «الف موجود است» هل مرکب خواهد شد و ثانیاً، ثبوت «الف» همان ثبوت وجود برای «الف» خواهد شد، و این هر دو ناممکن است.

چنانکه دیده میشود، این دو تالی فاسد، با هم در ۱. در این نوشتار، نگارنده قصد ندارد به بررسی و تحلیل مفروضات استدلال‌های میرداماد بپردازد؛ اینکه چگونه میتوان خلأهای احتمالی استدلال‌های میرداماد را پر کرد یا به نقدهای وارد بر این استدلالها پاسخ گفت (این بررسی را در نوشته‌ی دیگر انجام داده‌ام). در این نوشتار، تنها قصد بر این است که تمایز و ارجحیت استدلال میرداماد نسبت به استدلال‌های مشهور و مشابه آن نشان داده شوند.

۲. میرداماد، القبسات، ص ۳۷.

۳. همانجا.

تناظر هستند و حتی میتوان گفت که یکی بر دیگری مترتب است. این مسئله را در نظر بگیرید: چرا هل بسیط و هل مرکب متمایز هستند؟ پاسخ، طبیعتاً این است که چون واقعیت متناظر با گزاره‌های هل بسیط و هل مرکب (یعنی بترتیب، ثبوت‌الشیء و ثبوت‌شیء‌لشیء) از دو گونه متفاوت هستند. بنابراین، میتوان گفت که استدلال نخست میرداماد، در واقع، یک تالی فاسد برای زیادت وجود «الف» بر «الف» دارد؛ تحویل «ثبوت‌الشیء» به «ثبوت‌شیء‌لشیء»^۴.

نتیجه مهم برای ادامه بحث اینست که در این استدلال، ابتدا بنظر میرسد که دو تالی فاسد تصویر شده است: یک تالی فاسد مربوط امور مفهومی (تمایز هل بسیط و هل مرکب) و یک تالی فاسد مربوط به امور در جهان (تمایز ثبوت‌الشیء و ثبوت‌شیء‌لشیء). با توضیح بالا روشن است که تنها تالی فاسد مستقل، مربوط است به امور در جهان؛ حتی اگر تالی فاسدی مربوط به امور مفهومی بیان شده است، بدلیل اینست که نتیجه‌ی درباره امور در جهان داشته است.

۱-۲. استدلال دوم: تسلسل وجودها

بنظر نگارنده، میرداماد این استدلال را بطور کامل در یک متن بیان نکرده است. تنها با کنار هم نهادن بخشهایی از قبسات و افق مبین، میتوان به این استدلال بطور کامل دست یافت. وی در افق مبین در ارتباط با این استدلال گفته است که اگر فرض کنیم وجود به غیر از ماهیت، صورت عینی‌یی در جهان داشته باشد، این وجود دارای وجود است و وجود وجود نیز دارای وجود است، الی غیرالنهایه. این سلسله، خود، موجود است و بنابراین دارای وجودی است، الی غیرالنهایه؛ و این تسلسل تسلسلها ادامه می‌یابد. نتیجه اینکه، وجود اولیه موجود نخواهد بود

■ استدلال

نخست میرداماد

از دو جهت نسبت به

استدلال دوم ارجح است؛

نخست بلحاظ منطقی، زیرا

نتیجه‌اش عامتر است و دوم بلحاظ

جدلی، زیرا بر مفروضات کمتر

مناقشه‌برانگیزی استوار است.

مگر اینکه همه وجودهای این سلسله‌ها موجود باشند.

إذا كانت للوجود صورة عينية وراء الماهية الموجودة كان له وجود عيني و لوجود الوجود أيضاً إلى لا نهاية؛ ثم لمجموع السلسلة وجود آخر متسلسل مرة ثانية إلى لا نهاية اخرى و هكذا؛ و لا يكون لوجود الأصل حصول إلا بحصولها جميعاً.^۵

اما در اینجا یک سؤال باقی میماند؛ به چه دلیل باید وجود وجود غیر از وجود باشد؟ دقت شود که اگر وجود وجود، خود وجود باشد، هیچ تسلسلی رخ نخواهد داد و در واقع، تنها یک وجود خواهیم داشت. میرداماد، این پرسش را در قبسات پاسخ داده است. در آنجا، وی مدعی است که اگر وجود، امری منضم به ماهیت باشد، خودش ماهیتی از ماهیات ممکن خواهد شد. در نتیجه، بنا بر فرضی که وجود ماهیات ممکن، امری زائد بر آنها است، وجود وجود نیز امری زائد بر وجود خواهد شد.

۴. در اینجا ممکن است پرسیده شود که چرا تحویل «ثبوت‌الشیء» به «ثبوت‌شیء‌لشیء» دچار اشکال است؟ این مسئله مهمی است که مجال پرداختن به آن نیست.

۵. همو، الأفق المبین، ص ۲۵۵.

ولو كان الأمر على ما حسبه [أى لو كان الوجود أمراً ينضم إلى الماهية]، لكان الوجود نفسه مهية ما من الماهيات، ويكون لا محالة وجوده زائداً على مهيته، كما سائر الماهيات الممكنة.^۶ بنابراین، استدلال دوم میرداماد را میتوان چنین بیان کرد: فرض کنیم که وجود هر ماهیت ممکن، امری منضم به آن است. وجود ماهیت «الف» را در نظر بگیرید. پس، این وجود، شیئی در جهان است. این وجود، ممکن است زیرا منضم به چیزی دیگر (یعنی الف) شده است. هر شیئی در جهان که ممکن باشد، ماهیتی ممکن است پس این وجود نیز ماهیتی ممکن است. بنابراین، وجود این وجود، غیر از این وجود است. از این فرضها بوضوح تسلسل لازم خواهد آمد.

استدلال دوم میرداماد با استدلال اول وی تفاوتی مهم دارد؛ نخست اینکه، استدلال دوم تنها در حیطة وجود ماهیات ممکن تنظیم شده است، در حالیکه استدلال نخست، بدون هیچ قیدی درباره هر چیزی سخن گفته است. این تفاوت مهمی است زیرا اولاً، استدلال نخست حتی در مورد واجب الوجود نیز نتیجه بخش است و ثانیاً، استدلال نخست وابسته به این فرض نیست که امور ممکن همگی از سنخ ماهیات هستند؛ حتی اگر امور ممکن غیر ماهوی هم در جهان باشند، بر طبق استدلال نخست، وجود آنها نمیتواند امری منضم به آنها باشد.

بنابراین، استدلال نخست میرداماد از دو جهت نسبت به استدلال دوم ارجح است؛ نخست بلحاظ منطقی، زیرا نتیجه اش عامتر است و دوم بلحاظ جدلی، زیرا بر مفروضات کمتر مناقشه برانگیزی استوار است.

اما یک شباهت مهم بین این دو استدلال هست و آن اینکه در هیچیک از دو استدلال از واسطه مفهومی استفاده

نشده است. برای توضیح، باید به مرحله‌ی از استدلال بازگردیم که این سؤال مطرح شد: به چه دلیل باید وجود وجود غیر از وجود باشد؟ یک پاسخ – غیر از پاسخی که میرداماد مطرح کرده است – میتواند این باشد: چون «موجود» بمعنای (ذات) دارای وجود^۷ است، پس وجود و ذات در جهان دو امر متمایز هستند. پس وجود وجود غیر از وجود است و بنابراین، تسلسل رخ خواهد داد. اما دیدیم که میرداماد توضیح دیگری داشته است. او از این فرض کمک میگیرد که هر امر ممکن از سنخ ماهیات است. در این توضیح، فرض کمکی، فرض درباره جهان است. نتیجه اینکه، در استدلال دوم نیز مانند استدلال نخست، میرداماد فرضی مفهومی را وارد استدلال نکرده است.

در این بخش، استدلالهای میرداماد را علیه زیادت وجود بر ماهیت بررسی کردیم. چنانکه مشاهده شد، مقدمه اصلی استدلال نخست، تمایز دو واقعیت «ثبوت الشیء» و «ثبوت شیء لشیء» در جهان است. مقدمه اصلی استدلال دوم اینست که هر موجود ممکن، ماهیتی ممکن است. در ادامه، بررسی خواهیم کرد که این دو استدلال غیر از استدلالهای معروف و مشابهی است که از جانب متکلمین و حکمای پیش از میرداماد بیان شده اند. مشخصاً، در بخش بعد نشان خواهیم داد که این استدلالها غیر از استدلالهایی است که شارح مقاصد آنها را «حاصل استدلالهای مخالفین زیادت وجود بر ماهیت» نامیده است. و نیز استدلال تسلسل میرداماد (استدلال دوم)، همپایه استدلال تسلسل معروفی است که سهروردی در حکمة الاشراق بیان کرده است.

۶. همو، القیسات، ص ۳۷.

۷. ادامه بحث در اینجا به این مسئله که آیا ذات داخل در معنای مشتق هست یا نه، بستگی ندارد.

۲. استدلالهای شارح مقاصد؛ حاصل استدلالهای مخالفین زیادت

شارح مقاصد، حاصل استدلالهای مخالفین زیادت وجود بر ماهیت را چنین تلخیص کرده است^۸:

میدانیم که وجود نه جزء ماهیتی است و نه عین ماهیتی، پس اگر وجود در خارج زائد بر ماهیت باشد، وجود وصفی برای ماهیت است. اما در حالت کلی، اتصاف «الف» به «ب» فرع است بر موجودیت صفت (یعنی ب) و موصوف (یعنی الف). بنابراین، قبل از اتصاف این ماهیت به این وجود، هم این وجود موجود است و هم این ماهیت موجود است. این مفروضات نتیجه نامطلوبی، هم برای این ماهیت دارد و هم برای این وجود. نتیجه نامطلوب برای ماهیت چنین است: اگر ماهیت، قبل از وجود موجود باشد، وجود سابق دو حالت دارد؛ یا همان وجود لاحق است یا وجودی دیگر است. در حالت نخست، دور رخ خواهد داد و در حالت دوم تسلسل. نتیجه نامطلوب برای وجود از این قرار است: مطابق فرض، هر موجودی وجودش زائد بر خودش است. پس، این وجود نیز، وجودش زائد بر خودش است؛ حاصل، تحقق سلسله نامتناهی از وجودهاست.^۹

نکته قابل توجه در این استدلالها اینست که حد وسطی در باره مفهوم «موجود» در آن دیده نمیشود. مشخصاً، در هیچ قسمتی از این استدلال، از این فرض استفاده نشده است: اینکه «موجود» بمعنای (ذات) دارای وجود است، نتیجه میدهد که وجود و ذات در جهان دو امر متمایز هستند و همین، وجه مشترک این استدلالها و استدلالهای میرداماد است. اما وجوه فارق این دو دسته از استدلالها مهمتر هستند.

در بخش نخست این استدلال (نتیجه نامطلوب برای ماهیت)، فرض اصلی، قاعده فرعیه خاصی است؛ «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له و الثابت». بخش نخست این قاعده (ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له) کم و بیش مورد توافق است. اما بخش دوم (ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت الثابت) بشدت مورد مناقشه است؛ برای مثال میرداماد^{۱۰} و حاجی سبزواری^{۱۱} — از دو طیف مختلف بین فلاسفه مسلمان — هر دو در این بخش قاعده، تردیدهای جدی دارند. در اینجا بحث بر سر صحت یا سقم این دو بخش قاعده نیست بلکه بحث بر سر اینست که استدلال شارح مقاصد به این اصل مورد مناقشه وابسته است. این، تفاوت مهمی بین این استدلال و هر دو استدلال میرداماد ایجاد میکند، چراکه استدلالهای میرداماد به این اصل مورد مناقشه وابسته نیست.

در بخش دوم این استدلال (نتیجه نامطلوب برای وجود)، شارح مقاصد مدعی است که از مفروضات اولیه بدست می آید که هر موجودی، وجودش زائد بر

۸. البته استدلالهای شارح مقاصد، بخشهای دیگری هم دارد که مشابهتی با استدلالهای میرداماد ندارد و از اینرو، خارج از بحث حاضر است.

۹. متن استدلال در شرح مقاصد چنین است:
احتج القائلون بكون الوجود نفس الماهية... بوجوه حاصلها أنه لو لم يكن نفس الماهية وليس جزءاً منها بالاتفاق لكان زائداً عليها قائماً بها قيام الصفة بالموصوف و قيام الشيء بالشيء فرع ثبوتها في نفسها... وهذا بالنظر إلى الوجود و الماهية ممتنع. أما في جانب الماهية فلأنها لو تحققت محلاً للوجود فتحققها إباحة ذلك الوجود فيلزم تقدم الشيء على نفسه... وإما بوجود آخر فيلزم تسلسل الوجودات... وأما في جانب الوجود فلأنه لو تحقق و — التقدير أن تحقق الشيء أي وجوده زائد عليه — تسلسلت الوجودات؛ (تفتازانی، شرح المقاصد، ص ۳۲۳).

۱۰. میرداماد، الأفق المبين، ص ۵۹.

۱۱. ملاصدرا، الحكمة المتعالية في الأسفار الأربعة، ج ۱،

ص ۶۱۳، پاورقی ۴۳۱.

خودش است. همین استنتاج، اشکالی در این استدلال ایجاد نمیکند. مفروض استدلال، ابتدا این بوده است که هر ماهیتی که وجودش جزء یا عین ذاتش نیست، وجودش زائد بر آن است. این نتیجه نمیدهد که هر موجودی وجودش زائد بر خودش است. اما در استدلال بالا، در بدست آوردن نتیجه نامطلوب برای وجود، از این فرض قویتر استفاده شده است. البته عکس این مطلب درست است؛ اینکه هر موجودی وجودش زائد بر خودش باشد، نتیجه میدهد که هر ماهیتی که وجودش عین یا جزء آن نیست، وجودش زائد بر خودش است. بنابراین، میتوان از ابتدا این فرض قویتر را فرض اصلی استدلال دانست. اما مشکل اینست که چرا باید چنین حکمی درست باشد که هر موجودی (و نه صرفاً هر ماهیتی که وجود، جزء یا عین ذاتش نیست بلکه هر موجودی، چه واجب و چه ممکن) وجودش زائد بر خودش است؟ این سؤالی است که پاسخی در متن شرح مقاصد برای آن بچشم نمیخورد.

نتیجه اینکه بنابر مفروضات فعلی، استدلال شارح مقاصد معتبر نیست و بنابر تغییر مفروضات، یکی از مقدمات مشکوک است. اما فارغ از صحت و سقم این استدلال، نکته‌یی روشن خواهد شد: این بخش از استدلال شارح مقاصد در وضعی که معتبر است، مقدمه‌یی اصلی دارد؛ هر موجودی وجودش زائد بر خودش است. اما چنین فرض مناقشه‌برانگیزی در استدلالهای میرداماد نبوده است.

بنابراین، نشان دادیم که استدلالهای شارح مقاصد که آن را «حاصل استدلالهای مخالفین زیادت وجود بر ماهیت» مینامد، اولاً غیر از استدلالهایی است که میرداماد علیه این نظر بیان کرده است، و ثانیاً این استدلالها بر مفروضات مورد مناقشه‌یی مبتنی است.

این دلیل دوم نشان میدهد که استدلالهای میرداماد، حداقل بلحاظ جدلی، از وضع مناسبتری نسبت به استدلالهای شارح مقاصد برخوردارند.

۳. استدلال مشهور سهروردی؛ تسلسل وجودها

سهروردی علیه زیادت خارجی وجود بر ماهیت (به اصطلاح شارح مقاصد)، تنها نتایج نامطلوب برای وجود را مطرح کرده است. بدین معنا که استدلال کرده است که اگر وجود، زائد بر ماهیت باشد، چه تبعات نامطلوبی بدنبال خواهد داشت. در اینجا مشخصاً استدلال مشهوری را که سهروردی در حکمة‌الاشراق علیه زیادت خارجی وجود بر ماهیت بیان کرده است، بررسی خواهیم کرد.

فرض نخست استدلال، اینست که حمل «موجود» بر وجود و ماهیات، به اشتراک معنایی است. نیز مفروض است که هنگامیکه «موجود» بر ماهیات حمل میشود، بمعنای (ذات) دارای وجود است. از اینرو، اگر «موجود» بر وجود نیز حمل شود، باید بمعنای (ذات) دارای وجود باشد، و نه بمعنای وجود. بخش اصلی استدلال که مورد نظر ماست از همینجا شروع میشود. فرض کنیم که وجود در جهان، امری زائد بر ماهیات است و از اینرو، امری است در جهان و موجود. پس، وجود موجود است. بنا بر اشتراک معنای «موجود»، نتیجه خواهد شد که وجود دارای وجود است. اما آیا وجود وجود خود وجود است یا امری زائد بر آن؟ بنظر میرسد که از نظر سهروردی معنای موجودیت در اینباره ساکت است زیرا وی برای زیادت وجود بر وجود چنین استدلال میکند: اگر وجود وجود همان وجود باشد، ممکن نیست که وجود معدوم باشد. اما در برخی اوضاع، وجود معدوم است. مثلاً وقتی سیاهی معدوم

باشد، در واقع، وجود سیاهی معدوم است. پس، وجود وجود زائد بر وجود است. اما اگر وجود وجود زائد بر وجود باشد، موجودیت یک وجود، مستلزم موجودیت سلسله نامتناهی از وجودهاست.^{۱۲}

نکته جالب توجه در استدلال سهروردی اینست که برای تحقق سلسله نامتناهی از وجودها، از واسطه مفهومی درباره مفهوم وجود استفاده نمیکنند. مشخصاً وی مفروض نمیگیرد که چون «موجود» بمعنای (ذات) دارای وجود است، نتیجه میدهد که وجود و ذات در جهان دو امر متمایز هستند. البته از نظر وی اگر وجود در جهان محقق باشد، حداقل در همه ممکنات وجود و ذات امر متمایز هستند؛ اما نه بدلیل اینکه «موجود» بمعنای (ذات) دارای وجود است بلکه در مورد ماهیات دلیل وی اینست که وجود جزء یا عین ذات هیچ ماهیت ممکن نیست؛ در مورد وجود ماهیات ممکن نیز دلیلش اینست که ممکن است که این وجودها معدوم باشند. چنانکه در بخشهای پیشین ملاحظه شد، این ویژگی (یعنی عدم استفاده از حدوسط مفهومی) هم در استدلالهای میرداماد هست و هم در استدلالهای شارح مقاصد.^{۱۳}

اما فرض اصلی استدلال سهروردی برای این نتیجه که «وجود وجود، غیر از وجود است»، چنین است: ممکن است که وجود، معدوم باشد؛ فرض کنیم که ممکن است وجود، معدوم باشد. میدانیم که فرض استدلالهای حاضر اینست که وجود، موجود است و بنابراین، ممکن است که وجود موجود باشد. پس، وجود، هم ممکن است که موجود باشد و هم ممکن است که معدوم باشد. این یعنی، وجود ممکن خاص است. با این فرض که امور ممکن خاص همان ماهیات هستند، نتیجه خواهد شد که وجود، ماهیتی از ماهیات ممکن است. بعکس، فرض کنیم وجود،

ماهیتی از ماهیات است. نتیجه سراسر اینست که ممکن است که وجود معدوم باشد. حال، فرض اصلی استدلال دوم میرداماد را بخاطر بیاوریم؛ در آنجا فرض این بود که وجود ماهیتی از ماهیات است. بنظر میرسد که فرض اصلی استدلال میرداماد و فرض اصلی استدلال سهروردی، در حضور برخی فرضهای متعارف دیگر و با فرض مقدمات دیگر استدلال، با هم معادل هستند.

۱۲. متن استدلال در حکمة الاشراف چنین است:

فالوجود اذا كان حاصلاً، فهو موجود. فإن أخذ كونه موجوداً انه عبارة عن نفس الوجود، فلا يكون الموجود على الوجود و على غيره بمعنى واحد، اذ مفهومه في الأشياء انه شيء له الوجود، و في نفس الوجود انه هو الوجود. ونحن لا نطلق على الجميع الا بمعنى واحد. ثم نقول: ان كان السواد معدوماً، فوجوده ليس بحاصل؛ فليس وجوده بموجود، اذ وجوده أيضاً معدوم. فإذا عقلنا الوجود و حكمنا بأنه ليس بموجود، فمفهوم الوجود غير مفهوم الموجود. ثم اذا قلنا: وجد السواد الذي كان قد أخذناه معدوماً و كان وجوده غير حاصل، ثم حصل وجوده، فحصول الوجود غيره؛ فلوجود وجود، و يعود الكلام الى وجود الوجود، فيذهب الى غير النهاية و الصفات المترتبة الغير المتناهية اجتماعها محال (سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۶۵-۶۴).

۱۳. در اینجا دو نکته تاریخی جالب توجه هست؛ نخست اینکه بنظر میرسد که ملاصدرا در تعلیقاتش بر حکمة الاشراف (ص ۲۴۵) و لاهیجی در شوارق الالهام (ص ۲۲۲-۲۲۱) هر دو، استدلال تسلسل سهروردی را بگونه‌یی نقل کرده‌اند که مفروض استدلال این باشد: اینکه «موجود» بمعنای (ذات) دارای وجود است، نتیجه میدهد که وجود و ذات در جهان دو امر متمایز هستند. چنانکه بیان شد، این خوانش با صراحت سهروردی در متن حکمة الاشراف در تعارض است. در این نوشتار درباره اینکه این استدلال صحیح است یا نه، موضعی نخواهم گرفت. اما این تفاوت بین متن سهروردی و خوانش ملاصدرا و لاهیجی نتیجه‌یی مهم دارد: اینکه حتی اگر این استدلال اشکالی داشته باشد، مسلماً اشکالش این نیست که خلطی بین ترکیب معنایی و تمایز خارجی انجام داده است. (سهروردی، حکمة الاشراف، ص ۲۴۵؛ ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۲-۴۸). نکته دوم اینکه، چنانکه در بالا دیده شد، بنا بر سخن شارح مقاصد، حاصل ←

■ انضمامی نبودن وجود،
 بتنهایی نتیجه نمیدهد که
 «موجود» بلحاظ معنایی مشتق
 نیست. اما اگر این فرض را که وجود
 بر شیء مقدم نیست، به فرض
 انضمامی نبودن وجود بیفزاییم،
 استدلال معتبر خواهد بود.

چنین نتیجه‌ی نشان خواهد داد که استدلال سهروردی و استدلال دوم میرداماد، از نظر قوت استدلالی، معادل هم هستند. اما در نتایج بررسی استدلالهای میرداماد گفتیم که استدلال نخست میرداماد بلحاظ منطقی و جدلی، از استدلال دوم وی بهتر است. بنابراین، میتوان گفت که استدلال نخست میرداماد همین برتریها را بر استدلال سهروردی دارد. نیز در بخش پیشین دیدم که استدلالهای میرداماد، بلحاظ جدلی بر استدلالهای شارح مقاصد برتری دارند. نتیجه این خواهد بود که استدلال نخست میرداماد در بین پنج استدلال مشهوری که بررسی شده‌اند، بلحاظ منطقی و جدلی در بهترین وضع قرار دارد.

تفحص کرده‌است، وی هیچ استدلال صریحی بنفع این نظر خود مطرح نکرده‌است. در ادامه، نشان داده خواهد شد که با فرض نتیجه‌بخش بودن استدلالهای میرداماد علیه انضمامی بودن وجود، و به‌مراه نظر دیگری از وی دربارهٔ وجود، نظریهٔ عدم اشتقاق معنایی «موجود» بدست خواهد آمد. در اینجا ابتدا نظریهٔ میرداماد دربارهٔ اشتقاق معنایی «موجود» را توضیح میدهم.

بلحاظ لغوی کلمهٔ «وجود» مبدأ اشتقاق برای کلمهٔ «موجود» است. نیز میتوان از کلمهٔ «موجود» مصدر جعلی «موجودیت» را ساخت. این، ترتیب لغوی در اشتقاق این سه کلمه است. اما آیا بلحاظ معنایی نیز چنین ترتیبی وجود دارد؟ یعنی آیا «وجود» معنایی دارد که معنای «موجود» از اشتقاق معنایی آن بدست آمده و معنای «موجودیت» از اشتقاق معنایی «موجود» حاصل شده است؟ پاسخ میرداماد، منفی است. این ترتیب لفظی، متناظر با ترتیب معنایی نیست. بلحاظ معنایی، معنای «موجود» برگرفته از معنای «وجود» نیست؛ گرچه معنای «موجودیت» برگرفته از معنای «موجود» است. بتعبیری دیگر، از نظر میرداماد «موجود» معنای اشتقاقی ندارد؛ گرچه «موجودیت» معنای اشتقاقی دارد. اما «وجود» بلحاظ معنایی چه جایگاهی دارد؟ میرداماد

استدلالهای مخالفان زیادت وجود بر ماهیت وابستگی به فرض مفهومی یادشده ندارد. دیدیم که استدلالهای میرداماد نیز به چنین فرضی وابسته نیستند. سؤال تاریخی مهم اینست که وقتی استدلالهای بزرگان متکلمین و حکما این است، چنین استدلالی را علیه زیادت وجود بر ماهیت (که مبتنی بر فرض مفهومی یادشده باشد) اولین بار چه کسی مطرح کرده است؟ اگر اساساً کسی چنین استدلالی مطرح کرده باشد. جالب است بدانیم که استدلالی شبیه به این را خود سهروردی به ابن سهلان ساوی نسبت میدهد و آن را استدلالی موهن توصیف میکند. (سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۵۴) اینها مسایل تاریخی جالب و جذابی است که در جای خود نیاز به بررسی دارند.

۴. نتیجه‌ی برای اشتقاق معنایی «موجود»

فرض کنیم که استدلالهای میرداماد (یا حداقل استدلال نخست وی) نتیجه میدهد که وجود، امری انضمامی برای اشیاء موجود نیست. آیا این، نتیجه‌ی برای معنای «وجود» و «موجود» خواهد داشت؟ میرداماد در مواضع متعددی، نظری خاص دربارهٔ معنای «موجود» اظهار میکند؛ «موجود» معنایی اشتقاقی ندارد و «وجود» بمعنای موجودیت مصدری است. اما تا آنجا که نگارنده در آثار میرداماد

تصریح دارد که «وجود» هم معنای «موجودیت» است. بنابراین، «وجود» نیز معنای اشتقاقی دارد. نتیجه اینکه، ترتیب معنایی این سه کلمه از نظر میرداماد چنین است: «موجود» معنای مستقل دارد؛ «وجود» و «موجودیت» هم معنا هستند و معنای اشتقاقی دارند^{۱۴}. عبارات صریح میرداماد در اینباره فراوانند و در اینجا تنها دو مورد از عبارات وی درباره این معانی را متذکر میشویم.

و بالجمله، الوجود المطلق معنی مصدری لایؤخذ من مبدأ المحمول قائم بالموضوع انضماماً أو إنتزاعاً، بل من نفس ذات الموضوع المجعولة بجعل الجاعل إياها.^{۱۵}

إن المقصود بالوجود هو صيرورة الماهية و موجوديتها المأخوذة من نفس الماهية المتقررة، لا معنی يلحق الماهية فيشتق منه الموجود و يحمل عليها، كما يكون في السواد و الأسود، كما أن الإنسانية مأخوذ من نفس ذات الانسان لا أمر يقترن بالانسان.^{۱۶}

با تصویری از نظریه میرداماد درباره اشتقاق «موجود»، به مسئله مطرح شده در این بخش میپردازیم؛ آیا استدلالهای میرداماد علیه انضمامی بودن وجود، از نظریه عدم اشتقاق معنایی «موجود» حمایت میکنند؟ در بررسی استدلالهای میرداماد علیه انضمامی بودن وجود دیدیم که مفروض استدلالهای وی (و نیز مفروض همه استدلالهای شارح مقاصد و سهروردی) اینست که اگر وجود «الف» در جهان غیر از «الف» باشد، امری لاحق بر «الف» و وصف «الف» است. بنابراین اگر استدلالها موفق باشند، نشان خواهند داد که وجود «الف» امری لاحق بر «الف» نیست. در عبارات نقل شده در بالا نیز بوضوح چنین مطلبی گفته شده است.

پس، نتیجه استدلالها اینست که وجود، امری لاحق بر اشیاء نیست. این نتیجه با دو تصویر درباره وجود

سازگار است: نخست اینکه وجود در جهان عین یا سابق بر اشیاء است؛ دوم اینکه وجود در جهان نیست. در حالت نخست هنوز میتوان گفت که «موجود» بلحاظ معنایی مشتق است چرا که مبدأ اشتقاق آن در جهان است. اما واضح است که در حالت دوم نمیتوان گفت که «موجود» بلحاظ معنایی مشتق است. بنابراین، استدلالهای میرداماد علیه انضمامی بودن وجود، به تنهایی نمیتوانند از نظریه خاص وی در باب اشتقاق معنایی «موجود» حمایت کنند زیرا نتیجه این استدلالها، هم با اشتقاق معنایی «موجود» سازگار است و هم با عدم اشتقاق معنایی آن.

بنابراین، باید میرداماد دلایلی داشته باشد مبنی بر اینکه وجود، سابق بر ماهیت نیست و نیز وجود عین ماهیت هم نیست. در مورد دوم بنظر کار ساده تر است زیرا در مورد ماهیات ممکن توافقی عام هست بر سر اینکه اگر وجود امری در جهان باشد، وجود عین ماهیت نیست. همین مثال نقضی است برای این ادعا که بطور کلی وجود در جهان عین اشیاء است. پس، یکی از دو حالت مورد بحث، بنابر توافق عام بین حکمای مسلمان مردود است و نیازی به نظر خاصی از جانب میرداماد نیست. اما در مورد حالت دوم که وجود سابق بر اشیاء باشد، میرداماد تصریح بر خلاف آن دارد. در موضعی وی این ادعا را که وجود سابق بر ماهیات باشد، ناشی از فطرت سقیم میداند. از نظر وی نه تنها وجود نمیتواند سابق بر ماهیت باشد بلکه گویی این امری فطری است که وجود، لاحق بر ماهیات و متأخر از آنها است.

۱۴. اما «موجود» چه معنایی دارد؟ بنظر میرداماد، «الف موجود است» یعنی الف در جهان است؛ امری عینی است یا امثال اینها (میرداماد، الأفق المبین، ص ۹). هیچکدام از این تعابیر، معنایی اشتقاقی ندارند.

۱۵. میرداماد، الأفق المبین، ص ۱۳.

۱۶. همان، ص ۱۵.

و أما سبق الوجود على الفعلية [أى فعلية
 الماهية يعنى به نفس الماهية] فلا يستصحه
 إلا ذو فطرة سقيمة. تأخر [الوجود الذى هو
 من] اللواحق المنضمة و الإنتزاعات اللاحقة
 و الإعتبارات العارضة عن مرتبه قوام الماهية
 كاد يكون من الفطريات.^{۱۲}

در اینجا به این مسئله نخواهیم پرداخت که آیا چنین
 نظری درباره سبق و لحوق وجود نسبت به ماهیات موجه
 است یا نه. برای بحث حاضر، مهم اینست که با این
 نظریه میرداماد، شکاف استدلالی بین انضمامی نبودن
 وجود و عدم اشتقاق معنایی «موجود» پر خواهد شد.
 بدین ترتیب که استدلالهای میرداماد نشان میدهند که
 وجود امری انضمامی و لاحق بر ماهیت نیست. نیز، از
 نظر میرداماد وجود نمیتواند سابق بر یا عین ماهیت باشد.
 از اینرو، وجود نمیتواند در جهان باشد. پس، «وجود»
 بناچار معنای مصدری دارد و بمعنای موجودیت است.
 «موجودیت» نیز بلحاظ معنایی از «موجود» مشتق شده
 است. بنابراین، «موجود» نمیتواند از معنای مستقلی که
 «وجود» دارد، مشتق شده باشد؛ چراکه «وجود»، چنین
 معنای مستقلی ندارد.

جمع‌بندی

قصد نگارنده در این نوشتار بررسی دو مسئله در فلسفه
 میرداماد بوده است: نخست اینکه آیا استدلالهایی که
 میرداماد علیه انضمامی بودن وجود مطرح کرده است،
 سابقه تاریخی دارند؟ دوم اینکه اگر این استدلالها منتج
 تلقی شوند، آیا نتیجه‌یی برای مسئله اشتقاق معنایی
 «موجود» بدست خواهد آمد؟ درباره مسئله نخست،
 ابتدا استدلالهای میرداماد به شکلی دقیق بیان شد. سپس
 دلایلی اقامه شد که استدلال نخست میرداماد در کتاب
 قبسات بلحاظ جدلی و منطقی از استدلال دیگر وی

بهتر است. استدلالهای میرداماد در مقایسه با استدلالهای
 مشهوری که در ادبیات بحث مطرح است، بررسی شد.
 دلایلی اقامه شد که استدلالهای میرداماد از هر دو
 استدلال شارح مقاصد در وضع منطقی و جدلی بهتری
 قرار دارند. نیز استدلال دوم میرداماد همپایه استدلال
 سهروردی در حکمة الاشراق است. نتیجه بخش نخست
 این بوده است که استدلال نخست میرداماد در بین این
 پنج استدلال بهترین وضع منطقی و جدلی را داراست.
 درباره مسئله دوم، استدلال شد که انضمامی نبودن وجود،
 بنتهایی نتیجه نمیدهد که «موجود» بلحاظ معنایی مشتق
 نیست. اما اگر این فرض را که وجود بر شیء مقدم نیست،
 به فرض انضمامی نبودن وجود بیفزاییم، استدلال معتبر
 خواهد بود. شواهد متنی بی ارائه شد که این فرض کمکی
 با نظریات میرداماد منطبق است.

منابع

- فتنازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۱، تحقیق عبدالرحمن
 عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ ق.
 سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح نجفقلی
 حبیبی، هانری کربن و سیدحسین نصر، تهران، مؤسسه
 مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.
 --- --- ---، حکمة الإشراف با تعلیقات صدر المتألهین،
 ج ۲، تصحیح و تحقیق دکتر حسین ضیایی تربتی، تهران، بنیاد
 حکمت اسلامی صدر، ۱۳۹۲.
 لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام،
 ج ۱، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۲.
 ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱، تصحیح
 دکتر غلامرضا اعوانی و مقدمه استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران،
 بنیاد حکمت صدر، ۱۳۸۳.
 میرداماد، القیسات، به اهتمام مهدی محقق، سید علی
 موسوی بهبهانی، پروفیسور ایزوتسو، ابراهیم دیباجی، تهران،
 دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
 --- --- ---، الأفق المبین، تصحیح حامد ناجی اصفهانی،
 تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۱.
 ۱۷. همان، ص ۵۳.